

# اندیشه سیاسی هانا آرننت





- سرشناسه : کنوان، مارگارت، ۱۹۳۹-م.
- Canovan, Margaret, 1939-
- عنوان و نام پدیدآور : اندیشه سیاسی هانا آرنت / مارگارت کنوان؛ مترجم قربان عباسی.
- مشخصات نشر : قزوین: شمع آوید، ۱۴۰۱.
- مشخصات ظاهری : ۲۵۴ ص.
- شابک : 978-622-9277-22-5
- وضعیت فهرست نویسی : فیبا
- یادداشت : Hannah Arendt : a reinterpretation of her political thought . : عنوان اصلی:
- موضوع : آرنت، هانا، ۱۹۰۶ - ۱۹۷۵ م.
- موضوع : Arendt, Hannah :
- موضوع : آرنت، هانا، ۱۹۰۶-۱۹۷۵م. -- دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی
- موضوع : Arendt, Hannah -- Political and social views :
- شناسه افزوده : عباسی، قربان، ۱۳۵۷ -، مترجم
- شناسه افزوده : abbasi, Qorban :
- رده بندی کنگره : JC۲۵۱
- رده بندی دیویی : ۳۲۰/۵۰۹۲
- شماره کتابشناسی ملی : ۹۰۲۷۹۹۸
- اطلاعات رکورد : فیبا
- کتابشناسی : کتابشناسی
- کد پیگیری : ۹۰۲۴۵۵۱

# اندیشه سیاسی هانا آرنٹ

مارگارت کانوان

مترجم:

قربان عباسی



اندیشه سیاسی هانا آرنت

نویسنده: مارگارت کانوان (Margaret Canovan, 1939)

مترجم: قربان عباسی

چاپ اول: ۱۴۰۱

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۲۷۷۲-۲-۵

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۲۰,۰۰۰ تومان

طرح جلد: صنم پورکلباسی

حروف چینی، صفحه آرایی: انتشارات شمع آوید

چاپ و صحافی: مهرگان

انتشارات شمع آوید

کد نشر: ۱۶۰۱۹

تلفن: ۰۹۱۲۱۸۲۷۵۲۵ - مدیر مسئول: محسن ساکنی

ایمیل: [shameavid.pub@gmail.com](mailto:shameavid.pub@gmail.com)

سایت سفارش خرید و تهیه نسخه الکترونیکی: <https://chaponashr.ir/shameavid>

فروشگاه فروش کتاب:

قزوین، میدان نخگان، ضلع شرقی دانشگاه آزاد قزوین، شهر کتاب قزوین [insta: Qazvin\\_bookcity](https://www.instagram.com/Qazvin_bookcity)

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات شمع آوید محفوظ است.

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه از جمله فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی از ناشر ممنوع است. این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

# Hannah Arendt

*A Reinterpretation of Her Political Thought*

---

Margaret Canovan

*Reader in Politics, University of Keele*



Published by the Press Syndicate of the University of Cambridge  
The Pitt Building, Trumpington Street, Cambridge CB2 1RP  
40 West 20th Street, New York, NY 10011-4211, USA  
10 Stamford Road, Oakleigh, Melbourne 3166, Australia

© Cambridge University Press 1992

First published 1992

First paperback edition 1994 Reprinted 1995

*A Catalogue record for this book is available from the British Library*

*Library of Congress cataloguing in publication data*

Canovan, Margaret.

Hannah Arendt: a reinterpretation of her political thought /  
Margaret Canovan.

p. cm.

Includes bibliographical references and index.

ISBN 0-521-41911-5

I. Arendt, Hannah – Contributions in political science. I. Title.


JC251.A74C26 1992

320.5'3'092–dc20 91-41405 CIP

ISBN 0 521 41911 5 hardback

ISBN 0 521 47773 5 paperback

Transferred to digital printing 2002



## فهرست مطالب

۹	.....	مقدمه مترجم
۳۱	.....	نگاهی به زندگی نامه هانا آرنت
۳۵	.....	<b>فصل اول: شیوه اندیشه سیاسی هانا آرنت</b>
۵۹	.....	<b>فصل دوم: توتالیتاریسم</b>
۶۱	.....	مدل توتالیتاریسم
۷۶	.....	ریشه‌های توتالیتاریسم
۹۶	.....	نقد و نظر
۱۱۵	.....	<b>فصل سوم: وضع بشر</b>
۱۲۰	.....	زحمت
۱۲۲	.....	کار
۱۲۵	.....	عمل
۱۳۸	.....	سیاست و وضع انسان
۱۵۴	.....	نقد و نظر

فصل چهارم: جهان مدرن ..... ۱۶۱

جهان ..... ۱۶۳

جامعه ..... ۱۶۹

وضع بشر و عصر مدرن ..... ۱۷۳

انقلاب ..... ۱۸۰

مفهوم تاریخ ..... ۱۹۲

نقد و نظر ..... ۱۹۹

فصل پنجم: سیاست و اندیشه ..... ۲۰۷

منابع ..... ۲۳۳

کتاب‌ها ..... ۲۳۳

مقالات ..... ۲۳۴

منابع بیشتر برای مطالعه درباره هانا آرنٹ ..... ۲۳۷

نمایه ..... ۲۴۱



## مقدمه مترجم

هانا آرت و مارتین هایدگر برای اولین بار در سال ۱۹۲۴ همدیگر را ملاقات کردند. یعنی دقیقاً زمانی که آرت - این دختر یهودی‌زاده هجده‌ساله - وارد دانشگاه ماربورگ شد. آرت در کلاس‌های درس فلسفه هایدگر شرکت کرد و همین حضور در کلاس هایدگر و آشنایی او با اندیشه‌های هایدگر به رابطه‌ای پریچ‌وخم انجامید که قریب به پنجاه سال ادامه یافت. در پنجاه و چهارسالگی در یکی از یادداشت‌های خود پرده از این رابطه شوریده‌وار برمی‌دارد آنجا که می‌نویسد:

«نسبت به او (هایدگر) وفادار و بی‌وفا ماندم، و هر دو هم با عشق».

می‌توان رابطه این دو فیلسوف یا بهتر بگوییم رابطه استاد - دانشجوی دانشگاه ماربورگ را به سه دوره تقسیم نمود. دوره اول از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ که این دو سخت عاشق و معشوق یکدیگر بودند. مرحله دوم از ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ که رویداد مهمش پیوستن هایدگر به حزب نازی بود که رابطه آنها را دستخوش تغییر و تحول کرد. در این دوره بود که هانا آرت آلمان را ترک کرد و هایدگر و دیگر روشنفکران آلمانی را به دلیل حمایتشان از هیتلر، خیانت به فرهنگ غرب و کوری و بزدلی تقیح کرد و سرانجام دوره‌ای که از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵ تداوم یافت.

هایدگر شخصیتی خشک، انعطاف‌ناپذیر، سخت‌کوش و از تبار دهقانان کاتولیک متدین بود و به نظر می‌رسد که قبل از آشنایی‌اش با هانا آرت چیز زیادی از عشق و اشتیاق عاشقانه نمی‌دانست و حتی آن را گناه می‌دانست؛ لذا به گفته

خودش به هانا احتیاج داشت «تا کامل نفس بکشد، و از زنده بودن خود لذت ببرد»<sup>۱</sup> و به او «همچون نیروی محرکه‌ای برای زندگی» احتیاج داشت.

آرنت در یک خانواده کاملاً سازگار سوسیال دموکرات در کونیگزبرگ<sup>۱</sup> بزرگ شده بود. بی‌آنکه مسئله یهودیت برای او مهم باشد از این رو، در نامه‌ای که به استادش کارل یاسپرس<sup>۲</sup> می‌نویسد اشاره می‌کند: «به دلیل تربیت خانوادگی نسبت به مسئله یهود کاملاً خام بودم و تا حدود بیست‌سالگی و پیش از آنکه یهودی بودن به قضیه‌ای سیاسی تبدیل شود برایم مسئله‌ای کسالت‌بار بود».

در سال ۱۹۶۴ ضمن مصاحبه‌ای اظهار می‌دارد: «وقتی بچه بودم نمی‌دانستم که یهودی هستم. در دوران کودکی من، در خانه ما هیچ‌گاه صحبتی از واژه یهودی نشده بود. وقتی که چند سال بزرگ‌تر شدم، همین قدر می‌دانستم که قیافه‌ای یهودی دارم. به عبارت دیگر متفاوت از دیگران به نظر می‌رسیدم».

دقیقاً این سیاست بود که مسئله هویت را برای وی به مسئله مرگ و زندگی بدل کرد. دانست که به خاطر یهودی بودن دیگر نمی‌تواند در آلمان زندگی کند و نه تنها او بلکه دیگر یهودیان نیز به واسطه سیاست‌های نازی‌ها و حامیان یهودستیزی باید شب‌وروز با مرگ دست‌وپنجه نرم کنند. همین موضوع است که وی را به مطالعه عمیق در تاریخ یهودستیزی، رابطه آن با توتالیترسم هیتلر و خشونت برآمده از دل نظام‌های تمامت‌خواه سوق می‌دهد. بعد از نوشتن کتاب «ریشه‌های توتالیترسم» به محبوبیتی جهانی دست می‌یابد و آوازه‌اش در سراسر جهان می‌پیچد.

در ایران ما نیز خوشبختانه کتاب‌های چندی از ایشان به همت مترجمان گران‌قدری چون عزت‌الله فولادوند، مهدی خلجی، خشایار دیهیمی و دیگران به

1 . Königsberg

2 . Karl Jaspers (1883-1969)

زبان فارسی ترجمه و منتشر گردیده‌اند که جا دارد برای درک و فهم این کتاب چکیده‌هایی از کتاب‌های دیگر ایشان در اینجا مورد اشاره قرار گیرند. آرت به‌شدت منتقد خشونت و ارباب و تهدید بود و کتاب «خشونت و اندیشه‌هایی درباره سیاست و انقلاب» را که استاد عزت‌الله فولادوند به زبان فارسی ترجمه کرده است، در همین راستا و در نقد نظام‌ها و مسلک‌های خشونت‌گرا به رشته تحریر در می‌آورد.

آرت خشونت‌گری را معلول ناکام ماندن قوه عمل در جهان ما می‌داند. نشان می‌دهد که چگونه سرطان دیوان‌سالاری و بوروکراسی مردم سرگردان را به‌سوی خشونت سوق می‌دهد. قرن بیستم را در نظر بگیریم که لنین به‌درستی آن را قرن جنگ و انقلاب پیش‌بینی کرده بود. قرنی که ممیزه آن پیشرفت فنی در ساختن ابزارهای کشتار بود. اینک در سایه پیشرفت‌های فنی‌ای که در ساخت سلاح‌های کشتار پدید آمده است، این قاعده بیش‌ازپیش بر همگان ثابت شده است که هیچ جنگی برخلاف جنگ‌های متعارف سده‌های پیشین هیچ برنده‌ای نخواهد داشت. قاعده این است: «هر کدام ببرد، کار هر دو تمام است.»<sup>۱</sup>

خشونت همان گونه که انگلس<sup>۲</sup> متذکر شد، مستلزم ابزارها و ادوات است و انقلاب فناورانه که در ابزارسازی امروز حرف اول را می‌زند تمام امکانات قابل‌تصور برای تحقق آن را فراهم ساخته است. بشر همواره برای تحقق غایتی به این وسیله توسل جسته است و در سایه آن توجیه شده است.

سارتر<sup>۳</sup> در مقدمه‌ای که به کتاب «دوزخیان زمین» اثر فانون<sup>۴</sup> نوشته است در

---

1. (Harvey Wheeler: 1968, p. 109)  
2. Friedrich Engels (1820-1895)  
3. Jean-Paul Charles Aymard Sartre (1905-1980)  
4. Frantz Fanon (1925-1961)

ستایش خشونت تا آن جا پیش می‌رود که می‌افزاید: «فقط از راه خشم دیوانه‌وار است که دوزخیان زمین می‌توانند انسان شوند». انسان از طریق همین خشونت سرکوب‌ناپذیر است که سرانجام خود را بازآفرینی می‌کند. سارتر از مفهوم «خودآفرینی» انسان سخن می‌گوید که پایه هر گونه اعتقاد چپ‌گرا به اصالت بشر است. هگل<sup>۱</sup> می‌گفت که آدمی خویشتن را از راه اندیشه «می‌سازد» و مارکس<sup>۲</sup> که ایده‌آلیسم او را وارونه کرد، اعلام نمود که آدمی خویشتن را از طریق «کار» می‌آفریند و سارتر برای بازآفرینی انسان به خشونت توسل می‌جوید.<sup>۳</sup>

سارتر در پیشگفتار همان دوزخیان زمین اشاره می‌کند: «کشتن یک اروپایی با گلوله مانند این است که با یک تیر دو نشان بزنیم ... بجا می‌ماند یک انسان مرده و یک انسان آزاد». این جمله‌ای است که مارکس هرگز ممکن نبود آن را بر زبان بیاورد.

ستایش انکارناپذیر دانشجویان از خشونت در همان دهه‌های ملهم از قانون و سارتر بر کسی پوشیده نیست. قانون با صدایی غرا و یا هیجانی آغشته به خشم اعلام نمود «چراغ راه مردم را گنگسترها بر خواهند افروخت»<sup>۴</sup> و سارتر به تأسی از او معتقد شد که «خشونت هم مانند زوبین آشیل است که می‌تواند زخم‌هایی را که خود زده است، التیام ببخشد».<sup>۵</sup>

چنین شد که انتقام داروی بیشتر دردهای نسلی شد که بدترین گزافه‌گویی‌ها را حقیقت مسلم می‌دانست. قانون فریاد بر می‌آورد «گرسنگی با سربلندی بر نان بر

1 . Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770-1831)

2 . Karl Marx (1818-1883)

۳. آرنه، اندیشه‌هایی درباره سیاست و انقلاب، ص ۳۱.

۴. قانون، دوزخیان زمین، ص ۱۳۰.

۵. همان ص ۴۱.

بردگی مرجح است»، و سارتر با هیجان اعلام می‌کرد «ایستاده مردن به از زانو زده زیستن است» و البته در چنان فضای هیجانی کسی را یارای این نبود که بگوید زیست آدمی خلاف این را می‌گوید و به تعبیر هانا آرنت، «سطحی‌ترین ناظر فرایندهایی که در تن آدمی جریان دارند ناراستی آن را می‌داند».

تاریخ ثابت کرده است که گفته‌های پرطمطراق و نامسئولانه اگر با چاشنی احساسات شریف مردمی همراه شود، چه مصیبت‌ها و چه بلایی را که نمی‌تواند به دنیا بیاورد. ماحصل آن طفل حرام‌زاده خشونت است. فانون در همان کتاب دوزخیان زمین اشاره می‌کند که چگونه ستم‌دیدگان «لااقل روزی یک‌بار خواب می‌بینند» به‌جای ستمگران مستقر شده‌اند و تنگدستان ثروت اغنیا را و مؤمنان در ملکوت، خواب این را می‌بینند که اگر در این جهان بلا و بلاهت‌زده آخرین‌اند، لااقل در چنان جایی اولین خواهند بود. اما آرنت به‌خوبی به این جمله مارکس اشاره می‌کند که گفته بود «خواب‌ها هرگز به حقیقت نمی‌پیوندند»<sup>۱</sup>.

جورج سورل<sup>۲</sup> در سال ۱۹۶۱ بود که نوشت «مسائل مربوط به خشونت هنوز بسیار تاریک مانده است» و این سخن کماکان درست است. اما آنچه دقتی فراتر می‌طلبد این است که بین قدرت و خشونت، تمایز قائل شویم. صورت افراطی قدرت این است که همه در مقابل یکی قرار بگیرند؛ درحالی‌که شکل افراطی خشونت این است که یکی در برابر همه بایستد، حالت اخیر هرگز بدون کمک آلات و ادوات صورت امکان نمی‌پذیرد. قدرت، ابزار اکثریت است برای مهار اقلیت؛ ولیکن خشونت، ابزار اقلیت است برای مهار اکثریت. آرنت اضافه می‌کند:

۱. همان، ص ۴۳.

2. Georges Sorel (1847-1922)

«به نظر من تقصیر غم‌انگیز از وضع فعلی علوم سیاسی است که در میان واژه‌های اساسی مانند «قدرت»، «نیرو»، «زور»، «اقتدار» و بالاخره خشونت تمایزی دیده نمی‌شود.»<sup>۱</sup>

قدرت ناظر است بر توانایی آدمی نه تنها برای عمل، بلکه برای اتفاق عمل. قدرت هرگز خاصیت فرد نیست؛ بلکه به گروه تعلق می‌گیرد و فقط تا زمانی که افراد گروه با هم باشند، وجود خواهد داشت. وقتی می‌گوییم کسی «صاحب قدرت است» مراد این است که از طرف عده‌ای معین از مردم این قدرت به او تفویض شده است که به نمایندگی از آنها عمل می‌کند. قدرت از آن مردم است.

نیرو خاصیت ذاتی یک شیء است. امری است فردی. زور اما در زبان اصطلاحی برای دلالت بر انرژی حاصل از جنبش‌های جسمانی یا اجتماعی. مرجعیت یا اقتدار اما امری است که می‌تواند به فرد تفویض شود یا به منصب و دیوان یا به سلسله‌مراتب کلیسا. خصیصه بارز آن شناسایی بی‌چون‌وچرای آن به‌وسیله کسانی است که انتظار می‌رود آن را گردن نهند. حفظ مرجعیت محتاج احترام به شخص یا به منصب است. بزرگ‌ترین دشمن مرجعیت تحقیر و بهترین راه سست کردن آن، خنده است.

خشونت اما با نیرو گره‌خورده است؛ زیرا ادوات خشونت نیز مانند هر ابزار دیگر بدین منظور طراحی می‌گردند و بکار می‌روند که نیروی طبیعی را افزون کنند. قدرت در واقع از مقومات ماهیت هر حکومت است، ولی خشونت چنین نیست. خشونت دارای ماهیت ابزاری است و مانند هر وسیله همیشه بدین نیاز دارد که هدایت شود و از غایتی که تعقیب می‌کند توجیه گردد. خشونت می‌تواند از لوله تفنگ بیرون بیاید و آن‌ا به کامل‌ترین اطاعت بینجامد؛ لیکن آنچه ممکن نیست از

لوله تفنگ بیرون بیاید قدرت است.

حکومت باید مبتنی بر قدرت عمل کند و نه خشونت. خشونت هنگامی به صحنه می‌آید که قدرت در حال ازدست‌رفتن است. غالباً گفته شده است که ناتوانی، خشونت به بار می‌آورد و این از نظر روان‌شناسی لااقل در مورد کسانی که از نیروی معنوی یا جسمی طبیعی بهره می‌برند کاملاً صادق است. ازدست‌رفتن قدرت و سوسه‌ای به وجود می‌آورد که خشونت را جانشین قدرت سازیم و خشونت فی‌نفسه به ناتوانی می‌انجامد. در واقع هرچقدر از قدرت حکومتی کاسته می‌شود بر خشونت آن افزوده می‌شود. وقتی خشونت بر قدرت چیره شود پای ترور و وحشت‌افکنی به میان کشیده می‌شود. خشونت مسلط بر امور باقی می‌ماند.

تأثیر وحشت به‌زعم هانا آرنت با درجه اتمیزه‌شدن جامعه وابستگی تام دارد. وحشت‌افکنان هرگونه مخالفت سازمان‌یافته را از بین می‌برند. این امر بر عهده خبرچینان است. الکساندر سولژنیتسین<sup>۱</sup> در کتاب «درک اول»، مفصل به این امر اشاره دارد. حکومت‌های یکه‌تاز و وحشت‌افکن با حکومت‌های دیکتاتوری فرق دارند. حکومت وحشت‌افکن از هرگونه قدرت حتی از قدرت دوستانش هم می‌ترسد. نه تنها با دشمنان، بلکه با دوستان و پشتیبانان خود هم به دشمنی بر می‌خیزد. نقطه اوج وحشت‌افکنی آنجاست که دولت پلیسی شروع به بلعیدن فرزندان خود کند و دژخیمان دیروز به قربانیان امروز بدل شوند. وحشت‌افکنی بهترین مانع در برابر خیزش مردم است؛ ولی مسلماً به فلج شدن سراسر کشور می‌انجامد.

آرنت به‌خوبی نشان می‌دهد که قدرت و خشونت ضد یکدیگرند. حکومتی که قدرت دارد، هیچ‌وقت به خشونت ارجاع نمی‌دهد و حکومتی که خشونت به خرج می‌دهد، قدرت ندارد. اما آرنت این را نیز یادآوری می‌کند که خشونت به کلی از

---

1 . Aleksandr Solzhenitsyn (1918-2008)

ایجاد قدرت عاجز است و اگر غیر از این بود قطعاً رژیم استالین<sup>۱</sup> بسی بیشتر از آن می‌پایید. آرنه این نتیجه به‌یادماندنی را در خاطر ما ثبت می‌کند که «خشونت نمی‌تواند از ضد خود که قدرت است سرچشمه بگیرد»، امری که درکش هشیاری بیشتری می‌طلبد.

آرنه در بخش دیگری از کتاب خود به این نکته اشاره می‌کند که هرچه زندگی اجتماعی بیشتر صورت دیوان‌سالاری به خود بگیرد جاذبه خشونت هم قوی‌تر خواهد بود. در دیوان‌سالاری تکامل یافته هیچ‌کس نیست که بتوان با او وارد بحث شد، شکایت‌ها را به او تسلیم کرد و وی را زیر فشار قدرت قرار داد. دیوان‌سالاری شکلی از حکومت است که در آن همه از آزادی سیاسی و قدرت عمل محروم‌اند. نظامی است که در آن هیچ‌کس حاکم نیست، نظام جبری است که جابر ندارد. این همان چیزی است که «پاره‌تو»<sup>۲</sup> قریب به هفتاد سال پیش به آن در قالب چنین جملاتی اشاره کرده بود: «در کشورهای به‌اصطلاح آزاد و دموکراتیک، آزادی ... که منظور من از آن قدرت عمل است، برای همه به‌استثنای جنایت‌کاران، هر روز کمتر می‌شود».

خشونت در جهان امروز عمدتاً معلول ناکامی شدید قوه عمل است. خشونت به مردم این احساس را می‌دهد که باور کنند به وجهی کم‌نظیر با هم وارد عمل شده‌اند. خشونت‌های ناسیونالیست‌های قومی که کهن‌ترین و استوارترین دولت‌های ملی را با خطر تجزیه مواجه ساخته‌اند، ناشی از همین ناکامی در قوه عمل است. هرگونه کاستی در قدرت به معنای فراخوان دادن به خشونت‌گری است و آرنه چنین می‌نویسد:

1 . Joseph Stalin (1878-1953)

2 . Vilfredo Federico Damaso Pareto (1848-1923)



«کمترین دلیل این امر این است که کسانی که زمام قدرت را به دست می‌گیرند، خواه فرمانروایان و خواه فرمان‌بران، هنگامی که احساس می‌کنند عنان از دستشان بیرون می‌رود، همواره دچار این وسوسه می‌شوند که خشونت را جانشین قدرت کنند و خلاصی از این وسوسه همیشه برایشان دشوار بوده است.»

دیگر کتاب مهم او «وضع بشری» است. هانا آرنت در مقدمه کتاب «وضع بشری» توضیح می‌دهد که چرا تصمیم به نگارش چنان کتابی گرفته است. علت یا دلیل آن را هراسی می‌داند که از وضعیت انسان مدرن ناشی می‌شود. او به شیوه خاص خود به این نتیجه رسیده بود که انگار تمدن غربی چیزی را در انسان عوض کرده است چیزی که به یقین دلش نمی‌خواست آن را طبیعت بشری بنامد. آرنت دل‌نگران بریده شدن انسان و یگه ماندن و تنهایی او بود. باورداشت که فقط در صورتی این آدمی می‌تواند بر هستی و زندگی‌اش معنا دهد که در فهمش از جهان با دیگران سهیم باشد. دغدغه او متلاشی شدن این شبکه معنایی بود.

آرنت میان طبیعت بشری و وضع بشری تمایز قائل می‌شود. طبیعت بشری چیزی نیست که بتوان از آن سخن گفت؛ چون مخلوق و برساخته آدمی نیست و بسی پیش از او وجود دارد، اما وضع بشری امری است قابل شناخت و تعریف چون به توانایی‌ها و ویژگی‌هایی دلالت می‌کند که انسان‌ها با همدیگر پرورانده‌اند تا نوعی هستی حقیقتاً بشری را خلق کنند. پس به یک معنا طبیعت بشری خارج از اراده آدمی است و لیکن وضع بشر برساخته آدمی و یا بهتر بگوییم آدمیانی است که در معیت هم به آن شکل داده‌اند. وضع بشر برخلاف طبیعت بشری امری ثابت و ایستا نیست؛ بلکه مجموع کل فعالیت‌های بشری است که بر روی هم محیط اختصاصاً انسانی را به وجود می‌آورند. وضع بشری به وضعیت انسان در تاریخ اشاره می‌کند. دال بر آن چیزی است که آدمی در تاریخ از خویشتن و برای خویشتن ساخته است.

این جهان برساخته خود محصول سه مؤلفه اساسی است که آرنه از آنها تحت عنوان زحمت (Labor)، کار (work) و عمل (Action) یاد می‌کند؛ بنابراین وضع آدمی محصول زندگی عمل‌ورزانه است این سه است که زندگی عمل‌ورزانه را می‌سازند لیکن باید دقت شود که هر یک از این سه مربوط به جنبه خاصی از هستی بشر هست. زحمت مربوط به تولید و بازتولید وسایل و چیزهای لازم برای بقاست. کار مربوط به صنعتگری و خانه‌سازی است و عمل مربوط به وضع تکثر انسانی است. زحمت شکل تکراری لیکن ضروری از فعالیت است. انسان اما در آنجا متوقف نمی‌شود. در پی آن است که زندگی‌ای انسانی و زیبا بسازد، دست به ابتکار و خلاقیت می‌زند تا فراتر از بقای صرف برود. کار او معطوف به همین است و در نهایت دست به عمل می‌زند که بنیاد و شالوده زندگی سیاسی اوست. نه به بقای صرف مربوط است و نه به تمهید جهانی از چیزهای مفید و زیبا. عمل معطوف به سیاست‌ورزی انسان است بستگی به تجربه مشترک و ارتباط با دیگران دارد. عمل والاترین جلوه وضع بشری است. اگر زحمت یکسانی بشر را به نمایش می‌گذارد (همه می‌خورند و تولید می‌کنند) و اگر کار تفاوت‌ها را آشکار می‌کند (هر کس بسته به سلیقه و ذوق خود و درکش از زیبایی‌ابزاری می‌سازد). عمل، تاریخت انسان را نشان می‌دهد. عمل، همان عمل‌کردن انسان‌ها در جمع و تکثر است که بدین ترتیب باهماد<sup>۱</sup> را خلق و نابود می‌کنند.

آرنه منتقد افلاطون است و در واقع کار خود را با نقد آرای او شروع می‌کند. افلاطون در تمایز بین نظروزی و عمل سیاسی اولویت را به اولی داده بود، چون معتقد بود که والاترین فعالیت انسانی بایستی نظروزی و تأمل در چیزهای الهی

۱. به فتح ه، معادل در زبان انگلیسی Communitarian، جامعه، اجتماع انسان‌ها حول مفاهیمی چون ملیت، نژاد، فرهنگ، موقعیت جغرافیایی.

باشد؛ اما آرنت بدان ایراد داشت. افلاطون کاری کرده بود که انسان‌ها زندگی عمل‌ورزانه را پست‌تر از زندگی نظروورزانه بدانند. این برای آرنت یعنی مرگ در قلمرو سیاسی، چیزی که از اهمیت عمل‌ورزی می‌کاهد.

در یونان باستان فیلسوفان بین زندگی خصوصی و عمومی تمایز قائل می‌شدند. زندگی خصوصی مشخصه‌اش زحمت، کار و قدرت‌پرستی بود. آزادی منحصرأدر قلمرو سیاسی بود و ضرورت در وهله نخست امری پیشاسیاسی. لیکن به‌زعم هانا آرنت این تمایز در جهان معاصر از بین رفته است. حاصل کار این شده است که حکومت‌ها خود را گرفتار و مشغول وظایف خانه‌داری کرده‌اند. به‌زعم آرنت جامعه امروزی سیاست را زیر یوغ استبداد خود قرار داده است جامعه مدرن بیش از همه به سیاست آسیب می‌رساند.

آرنت می‌خواهد به زبان بی‌زبانی بگوید که سیاست دو دشمن بیش ندارد: فلسفه و جامعه. آرنت در مقام فیلسوف سیاسی به ردّ و انکار آنها می‌پردازد. فلسفه ضد سیاست است، چون بر زندگی و اندیشه فرد تأکید می‌گذارد. جامعه نیز ضد سیاست است، چون اساساً دل‌بسته نیازهای خانه‌دارانه عام و مشترک انسان‌هاست. بدین‌سان آرنت عمل سیاسی را در تقابل با کار و زحمت قرار می‌دهد. تفلسف و خانه‌داری باید در یک جبهه قرار گیرند و عمل‌ورزی در دیگر جبهه مقابل. در جوامع سنتی بر کار تأکید می‌کردند و در جوامع مدرن بر زحمت و این هر دو در مقامی دون‌تر از عمل قرار دارند.

معیار آرنت برای داوری کیفیت زندگی همان جهانیّت است. جهانیّت، نوعی داوری است که انسان‌ها درباره جهانی می‌کنند که خود ساخته‌اند. داوری درباره همه چیزهایی است که از پیش موجود نیستند. زحمت، نعمت محض زنده‌بودن است و کاملاً جزئی از طبیعت اما کار طبیعت را نابود می‌کند تا جهانی انسانی خلق

شود. زحمت، وضع لاعلاج مقرر هستی و زندگی انسانی است. آرنه، مارکس را مورد انتقاد قرار می‌دهد که فعالیت زحمتکشانه را پایه نظریه خود در مورد رهایی انسان قرار می‌دهد. آرنه جامعه دموکراتیک مدرن غربی را جامعه زحمتکشان می‌داند. این جامعه همه عمرش در این صرف می‌شود که تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا. با مصرف‌گرایی‌اش و با بی‌اعتنایی‌اش به سنت و فرهنگ منعکس‌کننده بیهودگی زندگی حیوانی زحمتکش است. دلبستگی‌های حیوانی انسان مدرن همه‌جا متجلی و در اولویت است. دغدغه انسان مدرن این است که چه بخورم و چه بپوشم، چگونه سکس کنم و چگونه بخوابم. دیگر مرز اعمال شریف و پست محوشده است. مشکل اینجاست که همین حیوان زحمتکش کل قلمرو عمومی جامعه را درنور دیده است. اگر روزگاری پول درمی‌آوردیم تا زندگی کنیم، اینک زندگی می‌کنیم تا پول دریاوریم. انسان امروزی فعالیت‌های خصوصی خود را درملاءعام انجام می‌دهد و جامعه هم دست‌اندرکار بسط این قلمرو است.

حیوان زحمتکش و تقلیل یافته به شکم، تخریب‌کننده جهان است؛ چون مغز خود را تعطیل کرده است. انسان صنعتگر سازنده جهان است. محصولات کار متفاوت از محصولات زحمت هستند. حیوان زحمتکش، تابع ضرورت و غرایز خود است؛ ولی انسان کار، ارباب کرده‌های خویش. آرنه به نکته بسیار ظریفی اشاره می‌کند، می‌گوید افلاطون اتوپیای خود را بر مبنای تصویری که از کار در ذهن داشت خلق کرد. او ساختن را جایگزین عمل کردن کرد. افلاطون سیاست را بر مبنای الگوهای فلسفی تفسیر کرد. قرون وسطی هدف سیاست را رستگاری ارواح دانست و در نهایت جامعه مدرن سیاست را در خدمت منافع جامعه قرار داد. برای افلاطون سیاست معنایی نداشت جز اینکه فضایی فراهم کند که فیلسوف

بتواند با آرامش خیال عشق الهی اش را در آن دنبال کند. اگوستین<sup>۱</sup> قدیس متأثر از افلاطون باورداشت که کارکرد حکومت این است که امکان آرام تر زیستن «خوبها» را در میان «بدها» فراهم کند.

آرنت در واقع دل‌نگران همین نوع اندیشه است که بخواهد سیاست را در خدمت هدفی والاتر قرار دهد. افلاطون تصویری که از انسان‌ها دارد این است که عروسکی بیش نیستند که نیرویی پنهان آنها را اداره و هدایت می‌کند. برداشت مسیحی تغییر جوامع را به دستان نامرئی خدا و هگل آن را به نیروی مرموز تاریخ نسبت می‌دهند. اما آرنت تلاش می‌کند نشان دهد که این نوع واکنش‌ها ناشی از ناتوانی برای توضیح دادن ریشه‌های عمل انسانی است و اشاره می‌کند:

«عامل نامرئی پشت‌صحنه از جعلیاتی است که ناشی از سرگشتگی ذهنی است و هیچ ربطی به تجربه واقعی ندارد».

آرنت جهان مدرن را به تصویر می‌کشد؛ جهانی که همه چیز اصلاً انگار برای استفاده انسان هستند. قلمرو گسترده حیوان زحمتکش. قلمروی که تنها ضرورت کور زندگی برجای مانده است که انسان را به پیش می‌راند. سروری انسان صنعتگر نهایتاً به بردگی حیوان زحمتکش انحطاط یافته است. جهان شیء به جهان مصرفی دنیای مدرن تنزل یافته است و این انحطاط همانا پست‌ترین نقطه در تاریخ بشری است که در آن سؤال کردن از معنا دیگر وجه و معنایی ندارد.

آرنت تصویری تیره‌وتار از دنیای مدرن ارائه می‌دهد. واضح و آشکار تأکید می‌کند در جهانی که حیوان زحمتکش بر آن مسلط است فعالیت معنادار روزبه‌روز بیشتر از طیف تجربه بشری می‌گریزد. فضای جهانیّت روزبه‌روز تنگ‌تر می‌شود. عمل معنادار در جهان کنونی فقط محدود به هنرمندان و دانشمندان است، البته اگر

---

1 . Saint Augustinus (354-430)

آن‌هم تا حالا ابتر نشده باشد.

آرنه بر این نظر است که هنرمندان و فقط دانشمندان هستند که از محمضه دنیای مدرن گریخته‌اند. به‌زعم او دانشمندان «معیارهایی اخلاقی» و «قانون شرافتی» دارند که آنان را در برابر آفات جامعه مدرن مصون می‌کند.

به نظر می‌رسد فهم آرنه از مرگ تدریجی زندگی عمل‌ورزانه و فروافتادن آن از شأن و منزلتش در دوران پر جلال هومری به حال منحط کنونی‌اش بستگی به فهم بشر از خودش داشته باشد. تفکر هم ابزار تخریبی بشر و هم ابزار رستگاری او بوده است. از نظر آرنه محوشدن زندگی عمل‌ورزانه نخستین‌بار با تولد فلسفه غربی همراه بود. در واقع آرنه می‌خواهد این را بگوید که تفکر و اندیشه و نه کار یا زحمت، گناه نخستین بشر در وضع فعلی او است. این متفکران عصر مدرن بودند که حیوان زحمتکش را پیروزمند جهان مدرن کردند.

آرنه برای آن که وزنه تعادلی در برابر استبداد اندیشه در سنت غربی فراهم کند به عقل سلیم عام و همگانی متوسل شد. او با نقل دعای شاه سلیمان به خداوند که به او «دلی فهیم» عطا کند به این دنیا به‌عنوان سرنخ رسیدن به راهی برای غلبه بر بن‌بست نظری در جهان مدرن متوسل شد. دلی فهیم که می‌تواند بزرگ‌ترین عطیه‌ای باشد که انسان بخواهد دریافت کند. به‌زعم آرنه در عصر بی‌خدای دنیای کنونی می‌توان این درخواست مذهبی برای داشتن دلی فهیم را به درخواست عام از همه انسان‌ها برای به‌کارگیری قوه تخیلشان تعبیر کرد.

به‌زعم آرنه این قوه اندیشه نیست که ما را هدایت خواهد کرد، بلکه قطب‌نمای درونی است که اندیشه و تفکر را در سر جای خودش قرار می‌دهد. جهت‌گیری این قوه به سمت باهماد انسان‌هاست. از طریق گفت‌وگو و تعامل با دیگران است که ظلمات دل انسان نورانی می‌شود. آرنه برای تجربه مشترک اهمیت ویژه‌ای

قائل است، چرا که در پرتو چنان تعاملی است که آدمی می‌تواند به معنامندی اندیشه‌های خود و یا بر توهم‌آمیز بودن آنها پی ببرد.

آرنت می‌گوید تاریخ غرب همه‌اش تاریخ اندیشه و تفکر بوده است و فضا برای عمل بسیار تنگ بوده است. راه‌حل آرنت همین است: «برای یافتن معنا فیلسوفان را به فراموشی سپار و به جهان عقل سلیم (حس مشترک) روی کن».

آرنت از عقب‌نشینی فیلسوفان از عرصه عمل بیزار بود و نیز از مسئولیت‌ناپذیری مردمان. قرن بیستم برای او قرنی تیره‌وتار بود و انگار تحت‌تأثیر توتالیتاریسم دل‌فهم به کلی محو شده بود. آنچه به نظر آرنت در جهان مدرن خود را بیش از همه نمود می‌دهد، تسلط حیوان زحمتکش بر جهان است. فعالیت آدمی به چرخه بی‌پایانی از تولید و مصرف انحطاط یافته است.

دیگر کتاب مهم و بسیار تأثیرگذار وی «ریشه‌های توتالیتاریسم» است. مهم‌ترین واقعه پشت نظریه آرنت تجربه قرن بیستمی توتالیتاریسم است. خود اذعان می‌کند که تجربه زیستن در آلمان نازی و رفتن از آن تجربه شکل‌دهنده زندگی بوده است. آرنت نشان می‌دهد که چگونه نیروهای سیاسی ما به طرز خطرناکی جنون محض هستند. ماجرای توتالیتاریسم آن گونه که آرنت می‌گفت عیان‌کننده تجربه سیاسی تازه‌ای بود و بنابراین نیازمند شیوه تازه‌ای از ادراک بود. آرنت در بررسی خود از توتالیتاریسم به این نتیجه رسید که ریشه‌های آن ذاتی برخی وقایع پیشین تاریخی است و هم بیانی است از عمل ارادی. بخش عمده‌ای از کتاب ریشه‌های توتالیتاریسم وقف ربط دادن توتالیتاریسم به وقایع و تحولات پیشین شده است که به‌زعم آرنت مهم‌ترین آنها عبارت بودند از: یهودستیزی، ناسیونالیسم و امپریالیسم در قرن‌های پیش از قرن هجدهم و نوزدهم. آرنت در بخش پایانی کتاب به مسئولیت اخلاقی و انتخاب فردی می‌پردازد. حرف او در اساس این است:

انسان‌ها مسئول پدید آمدن توتالیترایسم هستند؛ چون همه انتخاب‌های سیاسی انتخاب‌هایی عامدانه و انسانی هستند. دوم اینکه ترور یا ارباب جوهر شکل توتالیتری حکومت است. ترور و ارباب فضای عمومی را به کلی ویران و تباہ می‌کند. مردمی که آزادی ندارند تا هراس‌ها و دلبستگی‌هایشان را با هم قسمت کنند با تهدید و ارباب به گوشه عزلت جنون‌آور اندیشه‌هایشان یا به اطاعت خاموش توده‌ای رانده می‌شوند. تأثیرات ترور و ارباب بر کل جمعیت را می‌توان به تأثیراتی تشبیه کرد که تفکر در انزوا بر متفکر مدرن می‌تواند داشته باشد.

هایدگر دنبال خویشتنی بود که در این جهان متکثر مأمّن طبیعی خود را بیابد، در نهایت با تفکراتش راه به نیهیلیسم برد. او دنبال خویشتنی بود که قطعاً انسان باشد. او متوجه نبود که انسان‌ها در جهانی زندگی می‌کنند که در آن با دیگران، با هم‌نوعانشان شریک‌اند. این فکر که انسان‌ها را منزوی می‌کند دقیقاً همان کارکردی را دارد که ترور و ارباب می‌کند، انسان‌ها را از هم جدا می‌کند و به انزوا می‌کشاند و مانع از مشارکت آنان در هر نوع تکثر بین‌الذاهانی می‌شود. فلسفه هایدگر انسان را تنها و منزوی می‌خواهد. همان کاری که آرزوی دولت‌های توتالیتر است تا انسان‌ها را منزوی، تک افتاده و جبون بار بیاورند.

آرنت اعتقاد عمیق دارد که سوپژکتیویته افراطی چه حاصل غرق شدن در تفکر باشد چه حاصل سلطه دولت توتالیتری، توانایی‌ها و ظرفیت‌های بشری را به بیراهه می‌کشاند. معتقد بود نوعی تعامل عمومی نه تنها برای حیات سیاست بلکه برای تفکر سالم، ضروری و حیاتی است. بنیان هرگونه داوری عقلانی تعامل با دیگران است. فقط از طریق اجتماع است که افراد آزادانه می‌اندیشند و در این اجتماع است که ما به وجود انسانی خود می‌رسیم. تحت فشار و ترور و ارباب انسان‌ها بدل به چیزی جز انسان می‌شوند. منظور آرنت از این که طبیعت انسانی در قرن بیستم به مخاطره